

نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرغانه:

جستاری در بازشناسی هویت سارت‌ها از منظر پیوندهای فرهنگی و تمدنی ایران با آسیای مرکزی

جواد مرشدلو^۱

دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

(از ص ۱۰۵ تا ۱۲۴)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۵/۰۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۲/۲۰

چکیده

فرارود یا ماوراءالنهر، هرچند امروزه، آسیای مرکزی نام گرفته است، به لحاظ تاریخی بخشی از مجموعه فرهنگی و تمدنی ایران بوده است. «سارت»، که واژه‌ای رایج در زبان ترکی جغتایی است، تا آستانه سده بیستم میلادی لفظی پرکاربرد برای نامیدن بخش چشمگیری از مردم یکجانشین آسیای مرکزی به شمار می‌رفت. این اصطلاح در فضای پرآشوب و متحول پس از انقلاب روسیه، از دایره مطالعات قوم‌شناسی و بررسی‌های آماری آسیای مرکزی حذف شد و جای خود را به نام‌های قومی ازبک، قرقیز و غیره داد. طبق یافته‌های برخی خاورشناسان برجسته روس، شواهد موجود در گزارش سیاحان سده سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی و بررسی‌های آماری روسها در اواخر همین سده، سارت‌ها افزون بر این که بخش معین و پرجمعیتی از مردم یکجانشین آسیای مرکزی را تشکیل می‌دادند، پیوندهای مشخص و آشکاری با ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی داشتند. جستار پیش رو، با تکیه به اطلاعات گردآوری شده از منابع دست اول و تحلیل این اطلاعات، کوشیده است پرتوی بر این موضوع بیفکند. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که اولاً تا آستانه انقلاب بلشویکی، سارت نام معینی برای جمعیت وسیعی از شهرنشینان و روستانشینان آسیای مرکزی بوده است، و ثانیاً هویت این مردم از هویت‌های قومی متمایز بوده است و حذف آن از ادبیات قومی آسیای مرکزی نتیجه ابهام در ارائه تعریفی درست از آن و هم‌نوایی هویت‌خواهی «جدیدی‌ها» با سیاست‌های پس از انقلاب بلشویکی در آسیای مرکزی بوده است.

واژه‌های کلیدی: سارت، ایران، فرارود، آسیای مرکزی، جدیدیه.

morshedlau@gmail.com

۱. رایانامه نویسنده مسئول:

مقدمه

در دهه‌های آغازین سده بیستم میلادی، آسیای مرکزی شاهد تحولات درازدامنی در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بود. از درون این رشته تحولات، پنج جمهوری شوروی سوسیالیستی سر برآورد که نام هر یک تداعی گر یکی از اقوام بزرگ بومی این سرزمین بود. در این میان، شکل‌گیری جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان، که سرزمین سغد کهن و ماوراءالنهر و خوارزم دوره اسلامی را در خود جای داده بود، اهمیت ویژه‌ای داشت. حضور جدی و فعال طیفی از تجددگرایان «جدیدی» ازبک در متن تحولات آستانه انقلاب، سهم این جدیدی‌ها در شکل‌گیری هویت ملی نوین، تلاش پایه‌گذاران کشور جدید برای حفظ کانون‌های اصلی تمدن ماوراءالنهر در خاک ازبکستان، و مهم‌تر از همه، سرنوشت اقوام غیر ازبک در جریان شکل‌گیری ملت جدید از وجوه این امر مهم ویژه است. از یک چشم‌انداز ایرانی، مسأله درخور توجه در این حوزه سرنوشت پیوندهای تاریخی و تمدنی ایران و ماوراءالنهر در فردای شکل‌گیری ملیت‌های جدید در سایه نظام بلشویکی بود. در واقع، به نظر می‌رسد جلوه‌های مهمی از این تحولات از نگاه پژوهشگران کشوری که پیوندهای اجتماعی و فرهنگی دیرینه‌ای با توران‌زمین داشته مغفول مانده است. از جمله این جلوه‌های مغفول، سرنوشت جمعیت بزرگی از مردم ترکستان، ماوراءالنهر و خوارزم موسوم به «سارت» است که هویت فرهنگی و اجتماعی آنان در کشاکش انقلاب و شکل‌گیری ملت‌های نوین آسیای مرکزی تغییر یافت.

سارت واژه‌ای رایج در ترکی با درونمایه‌ای مردم‌شناختی بوده است که تا پیش از تأسیس نظام بلشویکی و ظهور مرزها و صورت‌بندی‌های نوین سیاسی و فرهنگی در آسیای مرکزی، به جمعیت چشمگیری از مردم یکجانشین این دیار اطلاق می‌شده است. مسأله هویت و زبان سارت‌ها از روزگار متأخر تزاری تا به امروز موضوع و محل مناقشه بوده است. ظاهراً اصطلاح «سارت» ریشه در ذهنیت ترکان از یکجانشینان ایرانی این منطقه داشته و از همین رهگذر به متون ترکی راه یافته است. با این حال، تا کنون هیچ پژوهش مستقلی به زبان فارسی درباره سارت‌ها و کیفیت پیوند آنها با ایران و فرهنگ ایرانی در ماوراءالنهر انجام نشده است.^(۱) همین خلأ پژوهشی بیش‌وکم در دیگر زبان‌ها نیز هست. مهمترین تحقیقات مستقل در این زمینه پژوهش‌هایی است که استروموف^۱، خاورشناس روس، در سال‌های پایانی سده نوزدهم میلادی/ اوایل سده سیزدهم هجری

1. Nikolai Ostroumov (1846-1930)

و دهه نخست سده بیستم میلادی/دهه دوم سده چهاردهم هجری، در قالب رشته مقالاتی در نشریه گزارش ترکستان^۱، به صورت تک‌نگاشت و با گردآوری مطالب مرتبط با موضوع انتشار داد. در کنار استروموف، پژوهشگران روس دیگری مانند سامویلوویچ، بارتولد، بریگل و اخیراً آباشین نیز به این موضوع توجه نشان داده‌اند (رک. منابع). محدود پژوهش‌های مستقل در این زمینه به زبانهای اروپایی، مقالات کوتاهی است که از بارتولد، سابتلنی و بریگل، در قالب مداخل دانشنامه‌ای و یا مقاله‌های علمی، چاپ شده است.

با این همه، در چند دهه اخیر، یک بار دیگر توجه پژوهشگران به این موضوع جلب شده و آن را به شکل مستقل یا در ضمن تحقیقات دیگر بررسی کرده‌اند. این مسأله تا جایی جدی شده است که آباشین عنوان یکی از پژوهش‌های اخیر خود درباره این موضوع را «بازگشت سارت‌ها» گذاشته است (Abashin, 2008). به‌رغم همه این تحولات، غفلت از این موضوع در حوزه مطالعات فارسی، با وجود اهمیت آن، به‌خصوص در ارتباط با حضور فرهنگی و تاریخی ایران در خوارزم و ماوراءالنهر و ترکستان، در دهه‌های اخیر نیز ادامه داشته است. تحقیق پیش‌رو، با در نظر گرفتن این مسئله، برای درک بهتر مسائل معاصر آسیای مرکزی در پیوند با ایران، کوشیده است پرتوی کم‌نور، هرچند راهگشا، بر این موضوع مغفول بیفکند. در اینجا تلاش خواهد شد تا ضمن ارائه توصیفی از موضوع، از طریق تجزیه و تحلیل اطلاعات مرتبط با آن، به این پرسش پاسخ دهیم که اولاً سارت‌ها را تا چه میزان می‌توان میراثداران فرهنگ ایرانی کهن در آسیای مرکزی دانست و ثانیاً آیا می‌توان میان حذف ناگهانی و دستوری عنوان سارت از دایره مقولات قوم‌شناختی آسیای مرکزی در ابتدای دوره شوروی و مقابله با جلوه‌های فرهنگ ایرانی در این حوزه ارتباطی تشخیص داد یا خیر.

۱. اشغال آسیای مرکزی و نگرش روس‌ها به اقوام بومی

تسلط بر سرزمین وسیعی که از نیمه سده نوزدهم میلادی و از منظری خاورشناختی به «آسیای مرکزی» مشهور شد یکی از برنامه‌های جاه‌طلبانه پتر کبیر بود (کستکو، ۱۳۸۳: ۱۲۱). این برنامه بلندپروازانه، که از همان روزگار پتر گام‌های علمی در راه اجرای آن برداشته شده بود، دو سده بعد تحقق کامل یافت و مردمی که بافت قومی و ساختار اجتماعی متفاوتی داشتند، هرچند به لحاظ فرهنگی اغلب مسلمان بودند، در خلال یک

1. *Turkestanские ведомosti*

دوره پنجاه‌ساله (۱۸۶۰-۱۹۱۰ م) به تابعیت تحمیلی روسیه تزاری درآمدند.^(۳) پس از تسلط روسها بر آسیای مرکزی، آنچه فراروی آنان قرار داشت مردمی بود که فارغ از تفاوت‌های قومی، نژادی، فرهنگی و زبانی همه یک وجه مشترک داشتند و آن این که اکنون «اتباع مستعمراتی» تزار در آسیای مرکزی به شمار می‌آمدند. بنابراین، در چارچوب منطق حکومت استعماری، گام نخست برای اداره بهتر این اقوام شناسایی آنها بود. در این میان، آسیای مرکزی از چند نظر با دیگر سرزمین‌های آسیایی تصرف‌شده به دست روسیه تفاوت داشت: به نسبت حوزه تاتارنشین ولگا-اورال، که از نیمه سده نهم/پانزدهم به تصرف تزار درآمده بود، شناخت به مراتب کمتری از آن وجود داشت؛ در قیاس با حوزه قفقاز مراودات فرهنگی روسها با مردم آن بسیار کمتر بود (در واقع، اگر در قفقاز مردم ارمنی و گرجی پیوندهایی فرهنگی با روسیه داشتند و به شناخت خود از نگاه روسی کمک کرده بودند (Bournoutian, 1992: 64-92)، در آسیای مرکزی چنین امکانی نبود؛ و نکته سوم آن که تأخر زمانی نسبی در تصرف آسیای مرکزی، در مقایسه با متصرفات پیشین، به معنای آن بود که روس‌ها ذهنیت‌هایی پیشینی متفاوتی از این بخش از «آسیایی‌ها» داشتند و متناسب با همین ذهنیت نیز آنها را طبقه‌بندی نموده بودند (Carrere d'Encausse, 1962: 376-378; Yemelianova, 2002: 55-68).

با این همه، وجوه تمایز آسیای مرکزی حتی به این موارد نیز محدود نمی‌شد و تفاوت و تمایز مهم‌تر این حوزه در پیشینه تاریخی و تمدنی آن بود. هرچند در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی که مهاجمان روس گام به گام مسیر دشوار اورنبورگ تا آق‌مسجد و خیوه و تاشکند و سمرقند را اشغال کردند و حکام و مردم آن را به تابعیت خود درآوردند، این سرزمین سیمای فرسوده و در مقایسه با روسیه فرنگی‌شده چهره‌ای عقب‌مانده داشت، روزگاری نه چندان دور و زمانی که دوک‌نشین روسی کیف و تزارنشین بعدی مسکو، هنوز گام‌های اولیه‌اش را در مسیر تمدن برمی‌داشت، ماوراءالنهر و ترکستان صاحب تمدن درخشانی بودند که به گواهی تحقیقات پرشمار خاورشناسان روس و غیرروس، سهم معینی در تمدن جهان داشت.^(۳)

زمانی که روسها به ترکستان و ماوراءالنهر هجوم آوردند دو صورت کلی حیات اجتماعی را فراروی خود دیدند: حیات کوچ‌رو صحراگرد و حیات یکجانشین شهری و روستایی (کستکو، ۱۳۸۳: ۸۹). توصیف کلی و اولیه ناظران روس از جمعیت صحراگرد طوایف قزاق، قرقیز، ترکمن، قراقالپاق و غیره و از یکجانشینان مردم تاجیک، ازبک و سارت بود (همو: ۸۷-۸۲، ۱۰۹-۱۱۰). این توصیفات کلی اولیه در حقیقت بازتابی بود از آنچه خود مردم بومی به مهاجمان انتقال داده بودند. در میان این تعبیرهای قومی، عنوان

«سارت» گنگ بود و به تدریج مسأله‌ساز شد. در مقایسه با تاجیک‌ها، که آگاهی مشخص و معینی به هویت قومی و فرهنگی خود داشتند و زبان فارسی وجه ممیز آنها از دیگر اقوام آسیای مرکزی بود، هویت قومی و فرهنگی سارت‌ها گنگ و معماگونه می‌نمود. آنها جمعیت بزرگ و در عین حال پراکنده‌ای از مردم یکجانشین آسیای مرکزی را تشکیل می‌دادند و به‌ویژه در خیوه و فرغانه اکثریت داشتند، عمدتاً به کشاورزی و تجارت اشتغال داشتند و به یک زبان ترکیبی ترکی-فارسی سخن می‌گفتند که لحن متفاوتی از گویش ترکی قزاق‌ها و قرقیزها و ازبک‌ها داشت. با این وصف، ضرورت پژوهش دربارهٔ هویت قومی و فرهنگی سارت‌ها برای افسران و مدیران مستعمراتی روس ضرورت داشت (Geiss, 2003: 14).

۲. خاستگاه تاریخی واژهٔ سارت و مسألهٔ کیستی سارت‌ها

تا آستانهٔ سده بیستم میلادی، اصطلاح «سارت» عمدتاً به مردم یکجانشین (و بیشتر شهرنشین) ماوراءالنهر و ترکستان، به‌ویژه خوارزم و فرغانه، اطلاق می‌شد. در برخی متون فارسی که عمدتاً ترجمهٔ نوشته‌های متأخر روسی‌اند، اصطلاح «طایفهٔ سارت» برای توصیف بخشی از مردم آسیای مرکزی به کار رفته است (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۸۱؛ کستنکو، ۱۳۸۳: ۱۰۹-۱۱۰). با وجود این، در متون اصلی فارسی کاربرد این واژه بسیار نادر است (برای دو نمونه رک. میزاهدی خان استرآبادی، ۱۳۷۶: ۵۲۵؛ محمد حکیم خان، ۱۳۰۹: ۷۵۰). مترجم فارسی *بازنامه* در مقابل این اصطلاح واژهٔ «تاجیک» را نهاده است که جای تأمل دارد (ظهیرالدین بابر، ۱۳۰۹: ۳). از سوی دیگر، بارتولد و سابتلنی متفق‌القول‌اند که سارت واژه‌ای ترکی است که ترک‌های آسیای مرکزی آن را رواج داده‌اند. این واژه، که گویا ریشه‌ای سنسکریت دارد، در اصل به معنای «ساربان» و «بازرگان» بوده است (Barthold and Subtelny, 1997/9: 66-68). از ظاهراً یوسف بلاساغونی (1979: 287, 310, 571) و کاشگری (1333/1: 286) نخستین منابعی‌اند که *سارت* را به این معنا به کار برده‌اند. اما رواج و فراگیر شدن آن برای نامیدن یکجانشینان ایرانی ماوراءالنهر و ترکستان مربوط به دورهٔ مغول به بعد است. در زبان مغولی واژهٔ «سرت/سارت» در اصطلاحات «سرتاغول» (نام کهن بخارا)، «سرتاقچین» (ملت‌های شرقی) و «سرتاغتای» (بخارایی، ایرانی، مسلمان) به کار رفته است (رشیدالدین فضل‌الله، ۳: ۲۳۶۵-۲۳۶۶). همچنین در *تاریخ سری مغول* تعبیر «سارتائول» برای توصیف مردم ماوراءالنهر زیاد استفاده شده است (1987/1: 189, 198). بابر نیز، در زندگی‌نامهٔ خودنوشتش به زبان ترکی جغتایی، «سارت» را در برابر «ترک» برای توصیف فارس‌زبانان فرغانه به کار گرفته است (۱۹۹۵: ۲۰۳). با این

حال، در گفتگو از اقوام کابل، میان تاجیک‌ها و سارت‌ها تفاوت قایل شده است (همو: ۲۰۳، ۳۹۷). امیرعلیشیر نوایی، وزیر تیموریان و چهره‌ای پیشرو در ادبیات جغتایی، در نوشته‌های خود مشخصاً از لفظ «سارت» برای نامیدن مردم فارس‌زبان ماوراءالنهر و خراسان بهره گرفته است (امیرعلیشیر نوایی، ۱۹۶۱: ۸۱؛ ۱۹۶۶: ۵-۸، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۹). در برخی آثار تاریخ‌نگاری ترکی پس از مغول نیز به کرات مردم یکجانشین خوارزم و ترکستان «سارت» نامیده شده و تمایز روشنی میان آنان، از یک‌ها و دیگر اقوام ترک و صحراگرد این سرزمین نهاده شده است (ابوالغازی بهادرخان، ۱۸۷۱: ۲۳۱، ۲۵۶؛ تاشکندی، ۲۰۰۳: Munis and Agahi, 1999: 75, 158, 207, 209). بر مبنای این شواهد، اکثر قریب به اتفاق این پژوهشگران این احتمال را مطرح کرده‌اند که سارت‌ها در اصل از تبار ایرانیان کهن آسیای مرکزی‌اند که در گذر زمان و تحت سیطره اقوام ترک، به‌ویژه ازبک‌ها، در معرض تغییر فرهنگی قرار گرفته‌اند. تحقیقات استروموف و بارتولد در این زمینه، با توجه به جایگاه بی‌بدیل آنان در عرصه مطالعات خاورشناسی روسی و شناخت ژرفشان از تاریخ و تمدن آسیای مرکزی، اهمیت ویژه‌ای دارد. استروموف در رشته آثار خود، که در فاصله سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۲ میلادی منتشر کرده، کوشیده تعریفی از هویت قومی و فرهنگی سارت‌ها به دست دهد (Ostruomov, 1898: 3-14). نتایج اولیه تحقیقات استروموف حاکی از آن بود که سارت‌ها به عنوان ساکنان باستانی آسیای مرکزی، از تبار ایرانی‌اند و قومیتی متمایز از عرب‌ها و تاتارها (ترک‌زبان‌ها) به شمار می‌آیند (Abashin, 2009: 364). او که در مجموع نگاه مثبتی به جامعه سارت داشت، معتقد بود این مردم در مقایسه با عرب‌ها و تاتارها استعداد بیشتری برای پذیرش فرهنگ روسی دارند و خلیقات نادلپذیر آنان نیز در گذر زمان و در سایه تمدن روسی از میان خواهد رفت (Ibid, 1890: 59). انتشار این یافته‌ها واکنش انتقادی برخی محققان عمدتاً ازبک را برانگیخت که معتقد بودند اصولاً قومی و زبانی به نام سارت وجود ندارد و این عنوان آفریده ذهن روس‌هاست (Abashin, 2009: 364-368). اما استروموف، به‌رغم برخی بازنگری‌های جزئی در موضع خود، تا پایان حیات علمی خویش و در اوج جدال بر سر هویت قومی، بر سر دیدگاه اول خویش درباره تمایز سارت‌ها از ازبک‌ها و تاتارها باقی ماند (Ibid: 369).

در کنار استروموف، بارتولد نیز در قالب چند جستار کوتاه به این موضوع پرداخته است و با تبارشناسی این واژه در متون ترکی نشان داده است که اصطلاح سارت، خصوصاً در دوره پس از مغول و از نگاهی ترکی به یکجانشینان فارسی‌زبان و ایرانی‌تبار ماوراءالنهر و ترکستان، اعم از روستایی و شهرنشین، اطلاق می‌شده است (Bartold,

67-68: 1997; Ibid, 1997: 67-68; 1964a: 310-315, 527-530). سابتلنی، که مقاله «سارت» بارتولد را در چاپ دوم *دائرةالمعارف/اسلام* بر اساس برخی یافته‌های جدید ویرایش و تکمیل کرده است، نیز اصل مدعای بارتولد را رد نکرده است (Barthold and Subtelny, 1979). با وجود این، همان‌طور که سابتلنی نیز در همین مقاله اشاره کرده است، ابهامات درباره این اصطلاح و دامنه شمول آن از میان نرفته است و حذف دستوری و ناگهانی آن از دایرة مطالعات اجتماعی و قوم‌شناختی آسیای مرکزی در دوره شوروی مانع از آن نشده که در دهه‌های اخیر بار دیگر مباحث جدی حول این موضوع درگیرد (رک. Abashin, 2009: 252-276; Aman, online). چنانکه آباشین، خالد و بریگل هریک به نحوی در تحقیقات خود نشان داده‌اند، برخورد سنت خاورشناسی روسی با مقوله سارت تا اندازه زیادی تابع سیاست استعماری این قدرت در قبال آسیای مرکزی بوده است (Khalid, 2003-203, 206-207). پاشینو به‌صراحت بیان می‌کند که به سفارش فرمانروای اورنبورگ مأمور تحقیق در «اصل و نسب طایفه سارت» شده است (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۸۱). استروموف، نیز خود مستقیماً در خدمت دستگاه استعماری روسیه در آسیای مرکزی بود و امیدوار بود در میان سارت‌ها مردمی مستعدتر برای پذیرش فرهنگ روسی بیابد (Abashin, 2009: 362-364). با وجود این، یافته‌های پژوهشی وی و دیگر محققان روس، که همزمان با او به این موضوع پرداخته بودند، مانع از آن نشد که تجددگرایان «جدیدی» در آستانه تشکیل جمهوری شوروی ازبکستان زمینه تبلیغاتی حذف این اصطلاح و جایگزینی آن با واژه «ازبک» را فراهم نیاورند (Khalid, 1998: 199-208).

۳. سیمای فرهنگی و اجتماعی سارت‌ها در سده سیزدهم/نوزدهم

از اوایل سده پنجم/یازدهم به‌تدریج عنصر کوچ‌نشین و صحراگرد بر سپهر سیاسی و اجتماعی ترکستان و ماوراءالنهر غلبه کرده و زمینه‌ساز فرسایش حیات شهری آن شده بود. طوایف نه‌گانه غز، در کنار مغولان و تاتاران، طیف بسیار گسترده و متنوعی از جمعیت کوچ‌نشین و صحراگرد بودند که تهاجمات آنها به شهرها و روستاهای ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان در سده‌های پنجم/یازدهم تا هشتم/چهاردهم پیامدهایی برای حیات یکجانشین این مناطق در همه سطوح آن داشت (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۷-۲۷۶؛ Golden, 2011: 115). یکی از این پیامدها دگرگونی و دگردیسی قومی و زبانی مردم بومی این سرزمینها بود. این دگرگونی و دگردیسی اجتماعی به نوبه خود می‌توانست پیامدهایی فرهنگی نیز داشته باشد که تضعیف بن‌مایه‌های فرهنگ ایرانی در آسیای مرکزی از آن جمله بود. حال پرسشی که در این جا به ذهن متبادر می‌شود این است که سرنوشت

مردم بومی شهری و روستایی در کشاکش رویارویی دیرپا و فرساینده میان عناصر صحراگرد و یکجانشینان چه بود. در نبود منابعی که اطلاعات آنها برای ارائه پاسخ بسنده‌ای به این پرسش مفید باشد، بررسی تحلیلی و انتقادی گزارش‌های متأخر از بافت قومی و اجتماعی آسیای مرکزی در سده سیزدهم/نوزدهم سودمند به نظر می‌رسد.

در سال ۱۸۹۶ استروموف، براساس مطالعات و مشاهدات خود، سارت‌ها را «جمعیتی شناخته‌شده از مردم بومی ترکستان» معرفی کرد که عمدتاً در حوزه سیردریا، فرغانه و آمودریا زندگی می‌کنند. آن‌طور که وی می‌گوید، سارت در برابر قرقیز و قزاق عنوانی قوم‌شناختی است معرفی هویت این مردم یکجانشین (Ostroumov, 1898: 2-3). البته بر خلاف کستنکو، که سارت و تاجیک را معرف قومیتی واحد می‌دانست (کستنکو، ۱۳۸۳: ۱۰۹)، استروموف به تمایز سارت‌ها از تاجیک‌ها قایل بود (Ostroumov, 1898: 2). فارغ از شواهدی که بارتولد و دیگران از متون دست اول در توضیح درونمایه ایرانی مفهوم سارت ارائه کرده‌اند، طیف چشمگیری از سیاحان روس و غیرروس نیز که در نیمه دوم سده سیزدهم/نوزدهم از آسیای مرکزی دیدار کرده‌اند، سارت‌ها را مردمی با خاستگاه و تبار ایرانی تلقی می‌کردند. آرمینیوس وامبری، سیاح و خاورشناس مشهور مجار که در سال ۱۸۶۳ میلادی سفری تحقیقی به آسیای مرکزی داشت، معتقد بود اکثر اهالی تاشکند، جانب راست سیحون و خیوه که سارت نامیده می‌شوند، تبار ایرانی دارند. او حتی قایل به این بود که می‌توان سارت‌ها را از سیمای گندم‌گون و ریش‌انبوه آنها تشخیص داد (Vambery, 1865: 157). شوقان ولیخان (ولیخانوف)، روشنفکر و متجدد قزاق که نزدیک به همین زمان در خدمت دستگاه استعماری روسیه سفری به ماوراءالنهر و ترکستان داشت، در گزارش کوتاه اما مهمی که از سارت‌ها به دست داده، آن مردم را هم از نظر زبان و هم مذهب ایرانی معرفی کرده است. او نیز به سیاق کستنکو معتقد بود که لفظ سارت در خیوه همان معنا و مضمون لفظ تاجیک در بخارا را دارد (Valikhanov, 1865: 38). دکتر پاشینوی روس نیز، که اندکی پس از وامبری دیداری از ماوراءالنهر کرده و از جمله مأموریت‌های ویژه‌اش «تحقیق در احوال و تبار و کیستی سارت‌ها» بوده، این مردم را بخشی از طایفه «اصفراللون» (ظاهراً در برابر طایفه سفید که روس‌ها را هم در بر می‌گرفت) معرفی کرده است «که در همه مرکز آسیا یافت می‌شوند» و به باور وی بازمانده ایرانیانی‌اند که در ایام چنگیرخان «به اسیری» و یا در هیئت «معلم و معمار و ارباب صنایع» به آن دیار کوچانده شده‌اند (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۸۰). وی یکی از شواهد ادعای خود را این نکته دانسته که طایفه مذکور، به‌رغم این که زبان رایجشان ترکی بود، اکثر فارسی سخن می‌گفتند و «زبان محاکمات ایشان نیز فارسی»

بود (همان‌جا). کرتیس سارت‌ها را ایرانیانی از تبار «ژرمن‌ها» و «اسلاوها» دانسته و معتقد بود که ایشان از روزگار ازل آن سرزمین را در تصرف خود داشته‌اند (Curtis, 1911: 293). وویکوف، استاد جغرافیای طبیعی دانشگاه سن پترزبورگ، ضمن اشاره به این که به‌سختی می‌شد از بک‌ها و سارت‌ها را، که با هم به ترکی سخن می‌گفتند، از یکدیگر تشخیص داد، بر «خون ایرانی» آنها تأکید کرده بود (Woeikov, 1914: 125). موزر نیز سارت‌ها را از نسل قدیم ساکنان خراسان و زبان آنان را آمیزه‌ای از زبان بخارایی و فارسی دانسته بود (موزر، ۱۳۵۶: ۳۱). در این میان، کستنکو به نکته‌ی ظریفی اشاره کرده است و آن این که لفظ «سارت»، بیش از آن که معرف قومیت و نام یک طایفه باشد، عنوان کار و کسب مردمی است که با این عنوان شناخته می‌شدند و این نام را صحرائشینان آسیای مرکزی به شهرنشینان این سرزمین اطلاق می‌کردند، فارغ از این که تاجیک، تاتار یا تاجیک باشند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۱۱).

جمعیت سارت‌ها، سهم آنها از جامعه‌ی یکجانشین ماوراءالنهر و ترکستان و کیفیت معاش آنها نکته‌ی مهم دیگری است که توجه به آن به روشن‌تر شدن مسأله کمک می‌کند. طبق گزارش‌های موجود، سارت‌ها، تا پیش از آن که از دایره‌ی مقولات آماری حذف شوند، جمعیت چشمگیری از مردم یکجانشین ترکستان، ماوراءالنهر و خوارزم را تشکیل می‌دادند. طبق یک برآورد رسمی آماری، که در فاصله‌ی سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۸۸۱ م (۱۲۸۴-۱۲۹۹ ق.) زیر نظر ژنرال کوفمان، فرماندار وقت ترکستان، انجام شده و نتایج آن در سال ۱۳۰۳/۱۸۸۵ منتشر شد، سارت‌ها با آمار کلی ۸۰۰ هزار تن، ۲۶٪ جمعیت ترکستان را تشکیل می‌دادند (Kaufman, 1885: 22). طبق همین برآورد، سارت‌ها بخش اصلی ساکنان بومی ولایات سیردریا، فرغانه، و حوزه زرافشان بوده‌اند (Ibid). بر اساس این بررسی آماری فراگیر، جمعیت کلی تاجیک‌ها حدود ۱۵۰ هزار تن، از بک‌ها (که ذیل عنوانی مستقل از سارت‌ها محاسبه شده بودند) ۲۰۰ هزار تن، قرقیزها ۱۵۰ هزار تن، قرامان‌ها ۸۰ هزار تن، و ترکان قپچاق ۷۰ هزار تن برآورد شده بود (Ibid: 22-24). در کنار این بررسی آماری رسمی، منابع همزمان دیگری نیز اعداد و ارقام چشمگیری برای جمعیت سارت‌ها به دست داده‌اند. به نوشته‌ی کانالی، ۱۰۰ هزار تن از اتباع خان خیوه سارت بودند (Conolly, 1863: 284). کرزن، که در ۱۸۸۹ م دیداری از ترکستان کرده، جمعیت سارت‌های سمرقند را ۱۰۰ هزار تن و بیش از چهار پنجم کل جمعیت آن شهر برآورد کرده بود (Curzon, 1889: 239). وولفسون در ۱۹۰۸ رقم چشمگیر یک میلیون تن را برای جمعیت سارت‌های ترکستان نقل کرده که گرچه کمی اغراق‌آمیز است، فاصله‌ی زیادی با برآورد رسمی ندارد (Woul'fson', 1908: 78). در کنار اینها، کرتیس

جمعیت کل سارتهای ترکستان را در سال ۱۹۱۰ بالغ بر ۶۰۰ هزار تن و از جمله شامل ۷۵ هزار تن ساکنان سمرقند و ۱۴۰ هزار تن ساکنان تاشکند دانسته است (Curtis, 1911: 293). نزدیک به همین زمان، گزارش دیگری به قلم وویکوف جمعیت این مردم را در حوزه سیردریا ۹۸ هزار تن، در سمرقند ۲۱ هزار تن، در فرغانه ۵۰۲ هزار تن، و در ایالت ماورای خزر^۱ (تقریباً برابر با ترکمنستان فعلی) ۲ هزار تن برآورد کرده بود (Woeikof, 1914: 124). گزارش وویکوف، با توجه به این که در سال ۱۹۱۴ یعنی چند سال پیش از حذف لفظ سارت از دایره مقوله‌های آماری تهیه شده، اهمیت ویژه‌ای دارد. او با استناد به گزارش‌های مختلف سارتهای را جمعیت غالب ترکستان دانسته بود (Ibid: 125). نهایتاً در بررسی‌های آماری ماگیدویچ و زاروبین، که در سال ۱۹۱۷ منتشر شد، جمعیت «ازبک-سارت»های ولایت فرغانه ۱,۱۰۴,۳۵۰ تن برآورد شده بود (Abashin et al., 2011: 115). بدین ترتیب، طبق آماری که روس‌ها به دست داده‌اند و ناظران غربی نیز کمابیش آن را تأیید کرده‌اند، سارتهای جمعیتی بزرگ، و در واقع اکثریت مطلق جمعیت شهری و روستایی آسیای مرکزی، را تشکیل می‌داده‌اند.

این جمعیت وسیع در شهرها و روستاهای پرشمار آسیای مرکزی، به‌خصوص در حوزه‌های سیردریا، فرغانه و زرافشان، پراکنده شده بودند و متناسب با الگوی معیشتی یکجانشینی خود اشکال متنوعی از سبک زندگی داشتند. چنانکه پیش از این اشاره شد، سارت واژه‌ای رایج در ترکی به معنای بازرگان بوده است. ظاهراً رواج این لفظ نزد اقوام ترک و مغول برای نامیدن یکجانشینان ایرانی ترکستان، ماوراءالنهر و خوارزم ریشه در نقش فعال این مردم در عرصه مراودات تجاری ایرانیان و ترکان داشته است. ترکستان و ماوراءالنهر (سرزمین سغد کهن) بخشی مهم محور اصلی تجارت پررونق و پایداری در مسیر جاده ابریشم بود و می‌توان چنین اندیشید که ساکنان باستانی این منطقه سهم مهمی در رونق این تجارت داشته‌اند (Beckwith, 2009: 141-142; Starr, 2013: 116-118). تجارت بر محور راه ابریشم، با وجود همه فراز و نشیب‌های تاریخی، تا سده دهم/شانزدهم هنوز برقرار بود، اما از این زمان به بعد رونق آن تحت تأثیر تحولات جهان آن روز از میان رفت و گرچه حیات آن به طور کامل خاتمه نیافت، حجم و دامنه آن قابل قیاس با گذشته نبود. با وجود این، حتی در سده سیزدهم/نوزدهم نیز که اشغالگران روس و رقبای غربی آنها نظاره‌گر حیات اجتماعی سارتهای بودند، گرایش ویژه این مردم به تجارت و دادوستد جلب توجه می‌کرد (Sahadeo, 2007: 90; Madamidzhanova and

1. Trans-Caspiiskii

Mukhtarov, 2011: 279). تاجران سارت در سده‌های متأخر نیز در عرصه تجارت، به‌ویژه در محور جنوب به شمال (سمرقند و تاشکند به اورنبورگ و آستاراخان)، فعال بودند (پاشینو، ۱۳۷۶: ۲۸۶؛ 1947/2: 136; *Istoria Naroda Uzbekistana*, 1898: 235; Ostromou). به نظر می‌رسد در آستانه سده بیستم میلادی سارت‌ها هنوز نقشی محوری در گردش و رونق نسبی بازارهای محلی ترکستان و ماوراءالنهر داشته‌اند و مایحتاج شهرها و روستاها را برآورده می‌کرده‌اند (Woeikov, 1914: 125).

سارت‌ها حامل سنت و فرهنگی دیرینی در این حوزه بودند و افزون بر کارکرد اقتصادی، نقشی میانجی نیز در تعاملات فرهنگی میان اقوام صحراگرد و یکجانشین و گروه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آسیای مرکزی ایفا می‌کردند. همزمان، الگوهای زندگی یکجانشینی و صحراگرد را در هم آمیخته و با ایجاد شکلی از همبودهای فرهنگی ترکیبی، فاصله‌های جغرافیایی را درمی‌نوردیدند (Madamidzhanova and Mukhtarov, 2011: 289). با این حال، وضع اقتصادی و سبک معیشت این مردم در روزگار مورد بحث با دوره‌های رونق تجارت تفاوت بارزی داشت. لنزدل ثروت سارت‌ها را در مجموع اندک دانسته، گرچه افزوده است که برخی از آنان حتی با معیار اروپاییان آن روزگار، دارایی قابل‌اعتنایی داشتند (Lansdell, 1885: 150). سبک معیشت یکجانشینی سارت‌ها طبعاً اقسام معینی از مشاغل و پیشه‌ها را نیز ایجاب می‌کرد. ظاهراً پیشه عمده آن‌ها در این دوره کشاورزی و باغداری بود (Woul'fson', 1908: 78; Woeikov, 1914: 144, 256). سارت‌ها را می‌توان میراثداران سنت کهن فلاحت در خراسان و فرارود دانست. دره فرغانه به عنوان یکی از کانون‌های اصلی تمدن کهن فرارود، در آستانه سده چهاردهم/بیستم هنوز یکی از مراکز اصلی کشاورزی و باغداری سارت‌ها در آسیای مرکزی بود (Yuferev, 1911: 10-76). با وجود این، در کنار کشاورزی و باغداری، که عمدتاً روستاییان به آن اشتغال داشتند، پیشه‌های غالب سارت‌های شهرنشین تجارت و دادوستد، صنایع دستی و پرورش کرم ابریشم بود (Woul'fson', 1908: 88-93; Valikhanov, 1865: 38).

افزون بر این، بخشی از جامعه شهرنشین سارت توانسته بودند به مشاغل بالای دیوانی دست یابند. وامبری مقامات درباری و اختیار اداره امور مملکتی را هنر سارت‌ها دانسته است (Vambery, 1865: 358). به نوشته ولیخانوف، سارت‌ها در دوره فرمانروایی التوزرخان از یک به بالاترین مقام‌ها و مناصب دیوانی دست یافته بودند و جز منصب «قوش‌بیگی»، که بالاترین مقام حکومتی و در اختیار ازبک‌ها بود، باقی مناصب در تصرف آنان بود. طبق همین گزارش، سارت‌ها در ربع آخر سده نوزدهم میلادی یک

طبقه ممتاز اجتماعی در خیوه به شمار می‌آمدند (Valikhanov, 1865: 38). لنزدل نیز تأیید کرده که در زمان دیدار وی از خیوه (دهه ۱۸۸۰) سارت‌ها حضور فعالی در حیات اقتصادی و مراتب اداری خانات خیوه داشته‌اند (Lansdell, 1885: 285).

نکته جالب توجه در گزارش‌های مربوط به سارت‌ها تأکید برخی ناظران بر تمایز سیمای سارت‌ها از دیگر اقوام ترکستان و ماوراءالنهر است. سیاحی ژاپنی که در سال ۱۲۸۸/۱۹۱۰ از عشق‌آباد نوبنیاد می‌گذشته، نوشته است که طایفه سارت «بخصوص برای مردان خوش‌قیافه‌اش» در آسیای مرکزی شهرت دارد (کاگه آکی، ۱۳۹۳: ۱۴۳). وامبری و پاشینو نیز آنها را مردمی با سیمای گندمگون و ریش پهن توصیف کرده‌اند (پاشینو، ۱۳۷۹: ۲۸۱، ۱۵۷؛ Vambery, 1865: 157). اما خلیقات اجتماعی سارت‌ها در گزارش‌های ناظران روس و غربی بازتاب یکدستی نداشته است. استروموف، به نقل از شاهدی که در حوالی سال ۱۸۱۳ میلادی از سمرقند گذشته، سارت‌های آن دیار را مردمی سالم، آرام، اهل زرق و برق، شادخوار، دوستدار موسیقی، عاشق‌پیشه و شیفته جنس لطیف معرفی کرده است (Ostroumov, 1898: 55). در گزارش‌های دیگر، سارت‌ها مردمی صلح‌دوست، منسجم، روادار و در عین حال، قادر به مقاومت در برابر چیزی که پسندشان نبود توصیف شده‌اند (Abdullaev and Nazarov, 2011: 131; Woeikov, 1914: 229). به نوشته وامبری، رفتار ظریف و ماهرانه سارت‌ها به مانند تاجیک‌ها به آنها سیمای متمایزی می‌بخشید (Vambery, 1865: 400). لنزدل، که علاقه سارت‌ها به موسیقی توجه او را جلب کرده بود، از خصلت التقاطی موسیقی آنها در قیاس با موسیقی نسبتاً یکدست‌تر قرقیزها یاد کرده است. به نوشته وی، درونمایه موسیقی سارت‌ها عمدتاً شاهکارهای «پهلوانی» یا قصه‌های عاشقانه بوده و خوانندگان حرفه‌ای خود را «حافظ» (Gafiz) می‌نامیده‌اند که در اصل نام «چهره‌ای درخشان در میان شاعران فارسی بود» (Lansdell, 1885: 90-91, footnote). به نوشته کرتیس، سارت‌ها اهمیت خاصی به تربیت و پوشش فرزندان خود می‌دادند و مانند ژاپنی‌ها مردمی ماهر و پرکار بودند. با این که سوادشان خیلی زیاد نبود، زن و مردشان توان خواندن و نوشتن داشتند و از این لحاظ از دیگر اقوام آسیای مرکزی، که عمدتاً سواد نداشتند، متمایز بودند (Curtis, 1911: 297).

افزون بر این، سارت‌ها عموماً مسلمانان سنی متشرعی توصیف شده‌اند که زنانشان چادر به سر داشتند و پسرانشان را به مدارس دینی می‌فرستادند. پاشینو بسیاری از خلیقات سارت‌ها را در زیرکی و یکدستی و دوستی شبیه به ایرانیان دانسته است (پاشینو، ۱۳۷۶: ۲۹۲). از دیگر صفات سارت‌ها به نوشته پاشینو این که «در حین سخن بسیار گشاده‌جبین و خوش‌حالت می‌باشند و بسیار وعده‌کنند که به هیچ یک وفا نکنند و

بسیار لجوج و کینه‌جوی باشند و اغلب به سبب بهانه‌ جزئی نزاع کلی مابین دو طایفه برپای شود و تا ابدالدهر بماند ... اما با وجود این حالات، بسیار چست و چابکند و اگر اشخاصی که از حالات و اوضاع سارت‌ها اطلاعی ندارند گمان کنند که آن طایفه تن‌پرور و بی‌حمیت‌اند، اشتباه کرده‌اند و نه چنین است» (پاشینو، ۱۳۷۶: ۲۹۳).

۴. سرنوشت سارت‌ها در جریان انقلاب بلشویکی

در آستانه‌ سده‌ نوزدهم میلادی، آسیای مرکزی و به‌ویژه حوزه‌ ماوراءالنهر و فرغانه، که مراکز اصلی حیات اجتماعی و فرهنگی سارت‌ها بود، آستان تحولات فرهنگی و سیاسی سرنوشت‌سازی بود. ظهور و گسترش گفتمان تجددگرای جدیدیه در آسیای مرکزی، چنان که ادیب خالد نشان داده است (Khalid, 1998)، سهم قاطعی در شتاب گرفتن روند تحولات فرهنگی و سیاسی در این بخش از متصرفات روسیه تزاری داشت. از سوی دیگر، انقلاب بلشویکی نیز هرچند خاستگاه ایدئولوژیک آن بیرون از روسیه و کانون اصلی ظهورش در بخش اروپایی آن کشور بود، خیلی زود در قفقاز و آسیای مرکزی ریشه دواند و نیروهای بلشویکی در لفافه‌ شعار «آزادی ملل» و «حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت»، سروری روس‌ها بر سرزمین‌های تصرف‌شده را حفظ کردند. نتیجه آن که قفقاز و آسیای مرکزی در دهه‌ ۱۹۲۰ میلادی شاهد رویش شماری جمهوری شوروی سوسیالیستی بود که هرچند زمینه‌ ظهورشان در دوره استعمار تزاری کمابیش آماده شده بود، بازوی انقلاب و «سیاست تبر» به تولد و تعیین مرزهای سیاسی‌شان سرعت بخشید (Abashin et al, 2011: 94-118). در این میان، نکته‌ قابل توجه از منظر موضوع این گفتار سرنوشت مردمی بود که دست‌کم تا این زمان با همان عنوان سارت شناخته می‌شدند.

واقعیت این است که انقلاب روسیه و ظهور نظام شوروی تأثیر مستقیمی بر سرنوشت این مردم داشت و هویت فرهنگی و اجتماعی آنان به تبعیت از نگرش رهبران محلی انقلاب، که تجددگرایان جدیدی در رأس آنها بودند، دچار تغییر اساسی شد. در دهه‌ واپسین سده‌ نوزدهم و دهه‌های آغازین سده‌ بیستم میلادی، مسأله‌ هویت قومی و اجتماعی سارت‌ها موضوع یک مباحثه‌ جدی بود (Abašin, 2009: 353-354). در این مجادله‌ قلمی، از یک سو، استروموف و بارتولد، دو تن از خاورشناسان برجسته‌ روس که سهم معین و نقش پیشروی در تحقیقات درباره‌ هویت اجتماعی و فرهنگی سارت‌ها داشته‌اند، در مقام مدافع هویت «سارت» به مثابه‌ یک مقوله‌ اجتماعی خودبنیاد و تاریخمند ظاهر شدند (Ostroumov, 1898: 2-3; Bartol'd, 1964d: 306-309). در مقابل،

شماری از متفکران جدیدی از یک و در رأس آنها، شرالی لاپین^۱ و محمود خواجه بهبودی، مدعی هویت قومی از یک برای سارت‌ها بودند و در مباحثاتی جدی بر این موضع خود پای فشردند (Khalid, 1998: 230-241; Abašin, 2009: 361-373). و ظاهراً لازم است که برای رسیدن به درکی بهتر از هویت تاریخی سارت‌ها، به‌خصوص از منظر پیوند آنها با میراث ایرانی در آسیای مرکزی و سرنوشت مبهمشان در فردای انقلاب اکتبر و تأسیس نظام شوروی، این مباحثه را به اختصار بازخوانی کنیم.

رویکرد استروموف به سارت‌ها تحقیقی و از منظری شرق‌شناسانه بود. او که شاگرد نیکولای ایلمینسکی^۲، مبشر، اسلام‌شناس و ترک‌شناس متقدم روس و از بنیان‌گذاران خاورشناسی روسی بود (Campbel, 2007: 322; Werth, 2000: 408, 500-501)، در پی آن بود تا تعریفی علمی و قابل قبول از هویت سارت‌ها به‌مثابه بخشی مهم و تأثیرگذار از جامعه یکجانشین و عمدتاً سنت‌مدار ماوراءالنهر و ترکستان به دست دهد. از نگاه وی سارت‌ها، در عین این که صاحب سنت‌های فرهنگی معینی بودند و در تمدن و شهرنشینی کهن آسیای مرکزی آن روزگار حضور فعالی داشتند، در مقایسه با صحرائشبان ظرفیت و استعداد بیشتری برای پذیرش تمدن روسی داشتند (Abašin, 2009: 361-362). استروموف، که در وهله نخست کارمند دستگاه حکومت استعماری روس در ترکستان بود، مأموریت اصلی خود را کشف روحیات فرهنگی و هویت نسبتاً مبهم تاریخی سارت‌ها می‌دانست. در این زمینه او در ربع واپسین سده نوزدهم رشته پژوهش‌هایی انجام داد که مبنای اصلی مطالعات بعدی درباره سارت‌ها شد. با وجود این، تحقیقات استروموف نتوانست پاسخ معینی به پرسش اساسی درباره هویت قومی سارت‌ها بدهد. درواقع، دستاورد اصلی وی در این زمینه این کشف بود که سارت‌ها را نمی‌توان درون هیچ یک از مقوله‌های قومی آسیای مرکزی جای داد، گرچه تا واپسین روزهای حیات علمی خود با قاطعیت معتقد بود که هویت سارت را نمی‌توان به نفع هویت‌های قومی از یک، قزاق یا قرقیز صادره کرد (Ibid: 369). با این حال، همان کشف خود فرصتی را در اختیار هواداران هویت از یکی سارت‌ها قرار داد تا با تکیه بر یک درک محلی و عوامانه از مفهوم «سارت»، که آن را عنوانی تحقیرآمیز می‌دانستند (Barthold and Subtelny, 1997/9: 68)، در فضای پرتب و تابی که تجددگرایی جدیدی به آن دامن زده بود، در اثبات ادعای خود استدلال بیاورند (Abašin, 2009: 370-374)؛ استدلال‌هایی که پایه ضعیف و غیرعالمانه آن بارتولد را واداشت بنویسد: «دشوار بتوان از اعتماد به

1. Sherali Lapin

2. Nikolai Ivanovich Il'minskii (1822-1891)

نفس غریب آقای لاپین حیرت نکرد که چنان پرمدها درباره چیزی سخن می گوید که کمترین شناختی از آن ندارد!» (Bartol'd, 1964b: 304). با این حال، به نظر می‌رسد سیطره گفتمان جدیدی، که طیفی از روشنفکران ازبک (و چه بسا سارت!) نظیر محمود خواجه بهبودی، منور قاری و فتح‌الله خواجه‌یف در رأس آن بودند، نقش مهمی در غلبه نگاه اخیر داشت (Khalid, 1998: 230-233). از سوی دیگر، پایان حیات نظام تزاری و منطق استعماری خاص آن و ضرورت‌های سیاسی ناشی از ظهور یک نظام سیاسی جدید با یک ایدئولوژی متفاوت، که دست‌کم در ظاهر ملیت‌محور می‌نمود، به این روند مصادره هویت شتاب بخشید. در دهه ۱۹۲۰ میلادی از درون متصرفات روسیه تزاری در آسیای مرکزی، پنج جمهوری شوروی سر برآورد که عنوان هر یک نماینده یکی از اقوام بزرگ این سرزمین بود. در این میان، ازبک‌ها توانستند نام قومیت خود را بر بخشی از این سرزمین وسیع بگذارند که کانون‌های اصلی تمدن ماوراءالنهر و سغد کهن را در خود جای داده و عملاً در حکم قلب توران‌زمین بود. سارت به کلی حذف شد و دست‌کم در حل صورت مسأله، تجددگرایان ازبک کامیاب شدند (Khalid, 1998: 94; Bregel, 2003: 230). این که در تحقیق برجسته ایوانف، از خاورشناسان برجسته شوروی، درباره تاریخ آسیای مرکزی حتی اشاره‌ای هم به سارت‌ها نیامده است، نشان از همراهی بخشی از محققان روس با این دستورالعمل دارد (Ivanov, 1958). با وجود این، اصل مسأله باقی ماند و در فردای فروپاشی نظام شوروی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی بار دیگر از محافل علمی و دانشگاهی سر برآورد.

۵. نتیجه

مردم سرزمینی که امروزه و از منظری خاورشناختی-روسی، آسیای مرکزی نام گرفته است، از روزگار کهن پیوندهای فرهنگی و تمدنی معینی با ایران داشته‌اند. دست‌کم بخش چشمگیری از ساکنان این سرزمین، یعنی تاجیکان، تا به امروز نیز به زبان فارسی سخن می‌گویند و به مفهوم فرهنگی کلمه ایرانی به شمار می‌آیند. این سرزمین در طول سده‌های متمادی عرصه رویارویی دو صورت قالب معیشت، یعنی یکجانشینی و صحراگردی، بوده است و این رویارویی خود بر بافت قومی، اجتماعی و فرهنگی آن تأثیر معینی داشته است. یکی از پرسش‌های مهمی، که به نظر می‌رسد علاقه‌مندان ایرانی تاریخ آسیای مرکزی باید به آن پاسخ دهند، سرنوشت پیوندهای فرهنگی و تمدنی ایران و فرارود در گذر تاریخ، به‌ویژه در سده‌های اخیر و پس از تسلط قهری روسیه بر این سرزمین است. در نیمه سوم سده بیستم میلادی، از درون ساختار استعماری امپراتوری

تزاری و فضای پرکشاکش انقلاب بلشویکی، شماری صورت‌بندی سیاسی جدید در این منطقه ظهور کرد که نام هریک تداعی‌گر یکی از اقوام اصلی این سرزمین بود. با وجود این، نام بزرگترین جمعیت یکجانشین فرارود در این زمان، یعنی «سارت»، نه تنها بر پیشانی هیچ‌یک از این صورت‌بندی‌های سیاسی نقش نسبت، بلکه از اساس حذف گردید و جای خود را به عنوان‌های قومی ازبک، قرقیز و قزاق داد. مقوله سارت تا کنون موضوع هیچ پژوهش مستقل در زبان فارسی نبوده است و پژوهش‌های موجود در این زمینه همه به زبان‌های دیگر انجام شده است. ظاهراً این نبود پژوهش، که خود تأمل‌برانگیز است، به غفلت محققان ایرانی نسبت به اهمیت موضوع از منظر پیوندهای فرهنگی و تمدنی ایران و آسیای مرکزی منجر شده است. این در حالی است که بر اساس آنچه در این مقاله بیان شد، سارت‌ها، دست‌کم تا پیش از انقلاب بلشویکی و تثبیت نظام شوروی، جمعیتی بزرگی از مردم فرارود بوده‌اند که به گواهی ناظران پیوندهای معینی با ایران داشته‌اند و تحقیقات پژوهشگران برجسته روس نیز این پیوندها را تأیید کرده است. حذف سارت از ادبیات قوم‌شناسی آسیای مرکزی در دوره شوروی، از یک سو نتیجه سردرگمی محققان روسی چون استروموف در ارائه تعریفی درست از هویت قومی و تاریخی این مردم و از سوی دیگر، تدبیری اندیشیده در جهت یکدست‌سازی هویتی جمهوری‌های نوپنیا آسیای مرکزی و در رأس آنها جمهوری شوروی ازبکستان به نظر می‌رسد. طبعاً غلبه گفتمان تجددگرای جدیدیه و حضور پررنگ جدیدی‌های ازبک در رأس بدنه انقلاب نقشی محوری در مقبولیت یافتن نسبی این اقدام داشته است. با وجود این، چنان که در مقدمه این جستار اشاره شد، مسأله هویت سارت‌ها همچنان موضوع مباحثات داغی در محافل دانشگاهی و پژوهشی آسیای مرکزی است. در این پژوهش کوشش شد تا ضمن معرفی موضوع و نمایاندن وجوه اهمیت آن برای درک پیوندهای تاریخی ایران و فرارود، گامی هرچند کوچک و نارسا، در جهت پرتو افکندن بر برهه‌ای مبهم از تحولات فرهنگی آسیای مرکزی از منظر سرنوشت این پیوندها برداشته شود. امید است این جستار گامی آغازین برای پژوهش‌های بعدی در این حوزه باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. تنها می‌توان از مقاله کوتاه «سارت» در *دایرة المعارف فارسی مصاحب و مقاله در دست انتشار «سارت»*، به قلم حسین بیاتلو، در *دانشنامه جهان اسلام* یاد کرد.

۲. دربارهٔ روند و کیفیت تسلط روسها بر آسیای مرکزی پژوهش‌های زیادی به انجام رسیده است که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد: اشپولر، ۱۳۷۶: ۳۲-۵۳؛ ۹۹-۱۲۶؛ Khalid, 1998: 45-79; Abashin et al, 2008: 175-237; Geiss, 2003: 3-63; Becker, 2004: 3-63.

۳. مجموعهٔ شش‌جلدی تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی یکی از شواهد این ادعاست:

Muhammad S. Asimov, Description of the project", in *History of the Civilizations of Central Asia*, vol. 1, p. 11; *History of Civilizations of Central Asia*, in 6 vols. UNESCO: 1992-2005.

منابع

- ابوالغازی بهادرخان (۱۸۷۱). *شجرهٔ ترک*، به تصحیح پیتر دمزن، سن پترزبورگ.
- اشپولر، برتولد و دیگران (۱۳۷۶). *آسیای میانه، مجموعهٔ مقالات تاریخی*، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- امیرعلیشیر نوایی (۱۹۶۶). *محاكمه‌الغتنین*، لیدن، بریل.
- _____ (۱۹۶۱). *مجالس‌النفاثس*، به تصحیح سویمه غنیوا، تاشکند.
- بارتولد، ولادیمیر (۱۳۷۶). *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمهٔ غفار حسینی، تهران، توس.
- پاشینو، پتر ایوانویچ (۱۳۷۲). *سفرنامهٔ ترکستان (ماوراءالنهر)*، ترجمهٔ مادروس داودخانوف، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.
- ظهیرالدین محمد بابر (۱۹۹۵). *بابرنامه*، به تصحیح مانو ایزدی، کیوتو.
- _____ (۱۳۰۹ق). *بابرنامه موسوم به تزوک تیموری...*، ترجمه [به فارسی] بایرام‌خان، چاپ عکسی، بمبئی.
- کاشغری، محمود بن حسین (۱۳۳۳ق). *دیوان لغات‌الترک*، چاپ معلم رفعت، استامبول.
- کستنکو، کاپیتان اتامازور (۱۳۸۳). *شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن*، ترجمهٔ مادروس داودخانوف، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی.
- محمدحکیم خان (۲۰۰۶). *منتخب‌التواریخ*، به تصحیح یابوئی کابهارا و کوئیچی هانه‌دا، ۲ جلد، توکیو، مؤسسهٔ مطالعهٔ فرهنگ‌ها و زبان‌های آسیا و آفریقا.
- موزر، هانری (۱۳۵۶). *سفرنامهٔ ترکستان و ایران*، ترجمهٔ علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر.
- میرزا مهدی‌خان استرآبادی (۱۳۸۴). *درهٔ نادره*، به تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
- Abashin, S. 2008a. "Vozvrashchenie Sartov? Metodologia i ideologia v postsovetskikh nauchnikh diskussiakh", *Antropologicheskikh Forum*, no. 10, pp. 252-278.
- Abašin, S. 2009. "Les sartes un peuple d'avenir": l'ethnographie et l'Empire au Turkestan russe", *Cahiers d'Asie centrale*, 17/18, *Le Turkestan russe: une colonie come les autres?*, pp. 353-379.

- Abashin S. *et al.* (eds.) 2008b. *Tsentrāl Azia v sostave rossiskoi imperii*, Moskow, Novoe literaturnoe obozrenie.
- Abashin, S. *et al.* 2011. "Soviet Rule and the Delineation of Borders in the Ferghana Valley" in S. F. Starr *et al.*, (eds.), *Ferghana Valley, The Heart of Central Asia*, New York & London, Rutledge, Curzon.
- Abdullaev, Kamaludin and Ravshan Nazarov 2011. "The Ferghana Valley under Stalin, 1929-1953" in S. F. Starr *et al.*, *Ferghana Valley, the Heart of Central Asia*, London & New York, Rutledge, Curzon, pp. 119-139.
- Aman, Alikhan 2016. "Ob etimologii, znacheniakh I istorii slova "Sart"", retrieved from: <http://old.abai.kz/content/alikhan-aman-ob-etimologii-znacheniyakh-i-istorii-slova-sart>.
- Asimov, Muhammad S. 1992. "Description of the project", in Asimov *et al.*, *History of the Civilizations of Central Asia*, 6 vols. UNESCO: 1992-2005, vol. I.
- Bartol'd, V. V. 1964a. "Eshcho o slove 'Sart'", *Sochinenia*, vol. 2/1I, Moscow, pp. 310-315.
- _____. 1964b. "O prepodavanii tuzemnikh narechii v samarkande", *Sochinenia*, vol. 2/1I, Moscow, pp. 303-305.
- _____. 1964c. "Sart", *Sochinenia*, vol. 2/1I, Moscow, pp. 527-530.
- _____. 1964d. "vmesto otveta g-nu Lapina", *Sochinenia*, vol. 2/1I, Moscow, pp. 306-309.
- _____. [and M. E. Subtelny] 1997. "Sart", in *Encyclopedia of Islam*, 2th edition, vol. 9, p. 67-68.
- Becker, Seymour 2004. *Russia's Protectorates in Central Asia: Bukhara and Khiva, 1865-1924*, London & New York, Rutledge and Curzon.
- Beckwith, Christopher I. 2009. *Empires of the Silk Road: A History of Central Eurasia from the Bronze Age to the Present*, Princeton, Princeton University Press.
- Bounoutian, George A. 1998. *The Khanate of Erevan under Qajar Rule, 1795-1827*, Columbia University, New York.
- Bregel, Yuri 2003. *An Historical Atlas of Central Asia*, Leiden & Boston, Brill.
- Campbell, Elena 2007. "The Muslim Problem in Late Imperial Russia", in J. Burbank, M. von Hagen and A. Remnev (eds.), *Russian Empire, Space, People and Power, 1700-1930*, Bloomington & Indianapolis.
- Carpini, Friar Giovanni Diplano 1996. *The story of the Mongols whom we call the Tatars*, translated by Eiril Hildinger, Boston, 1996.
- Crews, Robert D. 2006. *For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia*, Harvard University Press.
- Curzon, George N. 1889. *Russia in Central Asia in 1889 and the Anglo-Russian Question*, London.
- Curtis, William E. 1911. *Turkestan: the Heart of Asia*, New York.

- Dadkhah Tashkandi and Mulla Muhammad Yunus Djan Shighavul 2001. The Life of 'Alimqul, A Native Chronicle of Nineteenth Century Central Asia, ed. And trans. By Timur K. Beisembiev, Routledge and Curzon.
- d'Encausse, H. Carrère 1962. "La politique culturelle du pouvoir tsariste au Turkestan (1867-1917)", *Cahiers du Monde russe et soviétique*, vol. 3, no. 3 (Jul. - Sep.), pp. 374-407.
- Fourniau, V. and C. Poujol 2005. "The state of central Asia (second half of nineteenth to early twentieth century)", in *History of Civilization of Central Asia*, Paris, UNESCO.
- Gavrilov', M. (sobral i prevel) 1912. Risolia cartovikh' remeslennikov', izslodevanie predanii musul'manskikh tsekhov, Tashkant.
- Geiss, Paul G. 2003. Pre-Tsarist and Tsarist Central Asia, London: Routledge & Curzon.
- Golden, Peter B. 1992. An Introduction to the History of the Turkic Peoples, Ethnogenesis and State-Formation in Medieval and Early Modern Eurasia and the Middle East, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
- Ivanov, P. P. 1958. Ocherki po istorii crednei Asii (XVI-sredina XIX v.), Moscow: izdatelstvo vostochnoi literaturiy.
- Kaufmann, Konstantin von 1885. Proekt vsepaddanneishago otcheta gen. adiytant K. P. von Kaufmana po grazhdanskomy upravlenio I ustroistvu v oblastiax Turkestanskago General-Gubernatorstva, 7 noyabr 1867-25 Marta 1881, S. Peterburg.
- Khalid, Adeeb 1998. The Politics of Muslim Cultural Reform, Jadidism in Central Asia, California.
- Lansdell, Henry 1885. Russian Central Asia, including Culdja, Bukhara, Khiva and Merv, 2 vols, London.
- Madamidzhanova Z. and Ildar Mukhtarov 2011. "Cultural Life in the Ferghana Valley under Khrushchev and Brezhnev", in S. F. Starr *et al.*, (eds.), *Ferghana Valley, The Heart of Central Asia*, New York & London.
- Morrison, A. 2008. Russian Rule in Samarkand, 1868-1910, A Comparison with British India, Oxford University Press, pp. 51-73.
- Munis, Shir Muhammad Mirab and Muhammad Riza Mirab Agahi 1999. Firdaws al-Iqbal: History of Khorezm, ed. By Yuri Bregel, Leiden, Brill.
- Ostroumov, N. P. 1898. Sarti: etnograficheskie materialiy, isdanie ftoroi, dopolnenoi, Tashkent.
- _____ 1906. Skazki cartov v russkom izlozhenie, c' piat'yo original'nim risunkami, Tashkent.
- Pashino, P. I. 1866. Turkestanskii krai v 1866 godu, putevia zametki, S. Peterburg.
- Sahadeo, Jeff 2007. Russian Colonial Society in Tashkent, 1865-1923, Indiana University Press.

- Skrine, Francis Henry and Edward Denison Ross 2005. *The Heart of Asia, A History of Russian Turkestan and the Central Asian Khanates from the Earliest Times*, New York.
- The secret history of the Mongols 1987. Translated by Francis Woodman Cleaves, London.
- Starr, S. Frederick 2013. *Lost Enlightenment: Central Asia's Golden Age from the Arab Conquest to Tamerlane*, Princeton: Princeton University Press.
- Subtelny, Maria E. 2007. *Timurids in transition Turko-Persian politics and acculturation in medieval Iran*, Leiden.
- Trever, K. V., A., Yu. Yakubovski and M. E. Voronets (eds.) 1960. *Istorii narodov Uzbekistana*, 2 vols, Tashkant.
- Valikhanov [Choqan] and M. Veniukov 1866. *The Russians in Central Asia*, trans. from Russian by John & Robert Michell, London.
- Vambery, Arminius 1865. *Travels in Central Asia*, New York.
- Vul'fson, E. Ye. 1908. *Kak zhivut Sarti*, Moscow.
- Woeikof. E. 1914. *Le Turkestan Russe*, Paris.
- Yemelianova, Galina M. 2002. *Russia and Islam, a Historical Survey*, New York.
- Yuferev, V. 1911. *Khozyaistvo Sartov Ferganskoi oblasti*, Tashkent.
- Yusuf Khas Hajib 1979. *Kutadgu Bilig*, ed. R. R. Arat, Ankara.